



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۷/۱۸



دوکتور م، عثمان تره کی

## کیش شخصیت در اولین قانون اساسی

### جمهوریت افغانستان

چهل و ششمین سال کودتای ۲۶ سرطان



#### مقدمه :

یکی از عوامل اعطای تحفه دیموکراسی از جانب شاه به مردم ظهور اختلاف در میان اعضای خانواده سلطنتی بود: موضعگیری خصومت آمیز دربار در برابر سردار داؤد منبع ظهور عقده انتقام جویی، نزد وی گردید. این عقده سایه سنگین در دادن شکل به ارتباطات سیاسی بعدی سردار داؤد به جا گذاشت.

سردار داؤد در ۱۹۶۲م ضمن اشاره به خودسری و فساد دربار پیشنهادی به شاه ارائه کرد که طی آن تدوین قانون اساسی جدید مطرح شده بود. این قانون اساسی راه را برای قیام دیموکراسی هموار می نمود. طبق محاسبه سردار، نامبرده این مجال را دریافت میکرد که به مثابه رهبر ملی از طریق آراء مردم به قدرت برسد.

در قانون اساسی ای که بعداً تنظیم گردید (۱۹۶۴م)، احکامی گنجانیده شد که اعضای خانواده سلطنتی قانوناً از فعالیت های سیاسی و احراز مقامات بلند دولتی محروم می گردید:

بار اول در طی نیم قرن اخیر نظام سلطنتی افغانستان، سلطنت از حکومت منفک شد.

تفکیک سلطنت از حکومت دو پیامد داشت:

- - یکی اینکه تمامیت خانواده سلطنتی و بدنبال آن اتوریته نظام شاهی صدمه دید. تضعیف سلطنت یعنی مرکزیت قدرت در ممالک عقب مانده سنتی همیشه با بی ثباتی و بحرانات همراه است.
  - - دیگر اینکه مشروعیت مبتنی بر اشرافیت خانوادگی، قبیله‌ای و سلطنتی را در شرایطی زیر سوال برد که جامعه عقب مانده افغانی برای تولید مشروعیت جدید بر مبنای دیموکراسی آمادگی نداشت.
- بناءً انفصال سلطنت از سیاست، نظام سلطنتی را معروض به بحران مشروعیت ساخت. این بحران از سقوط نا به هنگام ۵ حکومت در دهه قانون اساسی آغاز و به کودتای مرحوم داؤد خان که خود زمینه ساز گدودی ها و بحرانات بعدی است، ادامه پیدا کرد.

دهه قانون اساسی ( ۱۹۶۴ - ۱۹۷۳ م )، تجربه دوم ناکام دیموکراسی در تاریخ سیاسی افغانستان قیاس میشود. عوامل مختلفی درین ناکامی دخیل بود. از جمله :

کمیود سواد و شعور سیاسی، ضعف طبقه متوسط، فساد اداری، افزایش ساختن قضیه آب هیرمند توسط ائتلاف چپی ها و ناسیونالیست ها، مداخله سلطنت در امور پارلمان و حکومت یعنی آماده نبودن مقام سلطنت به عقب نشینی تدریجی به موازات پیاده شدن اصول دیموکراسی .

به عوامل ذکر شده باید عدم تطابق موازین دیموکراسی را با ستراتیژی سیاسی کمونیست ها برجسته ساخت:

حزب دیموکراتیک خلق در اینکه توان احراز قدرت سیاسی را از طریق رأی مردم بدست بیاورد، بی باور بود. بناءً با استفاده از اختلاف در میان خانواده سلطنتی و با درک جاه طلبی های سردار داؤد، روی اخیرالذکر سرمایه گذاری سیاسی کرد. حزب دیموکراتیک خلق اردو را به مرکز اصلی فعالیت سیاسی خود بدل نمود.

در دهه قانون اساسی، افغانستان ثبات سیاسی خود را از دست داد: از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۳ طی قریب ده سال تطبیق قانون اساسی ۵ حکومت زمام امور را بدست گرفت. عمر هر حکومت بصورت متوسط دو سال بود، در حالیکه قانون اساسی موعد دوام حکومت را به استناد رأی اعتماد یک دوره قانون گذاری، ۴ سال پیشبینی نموده بود.

رفع بحران ناشی از دهه قانون اساسی، فعالین سیاسی و مؤسسان قانون اساسی بعدی را متوجه تقویت اتوریته دولت ساخت.

قانون اساسی فروری ۱۹۷۷م اولین جمهوریت افغانستان قدرت سیاسی را به شیوه متمرکز سازمان داد. این قانون اساسی مظهر برجسته کیش شخصیت در شرایطی بود که فساد اداری و زیاده روی های دیموکراسی بر عمق بحران اجتماعی هرچه بیشتر می افزود. تمایلات گریز از مرکز که توسط مداخلات خارجی به آرامی شکل میگرفت، کشور را آبهستن زلزله ویرانگر سیاسی میگرددانید.

## نظام سیاسی :

قانون اساسی ۱۹۷۷ قالب شکل دهی نظام ریاستی ( پرزیدانسیل ) قرار گرفت.

قابل تذکر است که در نظام پارلمانی دهه ۶۰، شاه غیر مسؤول بود. اما حکومت در برابر پارلمان مسؤلیت داشت. پارلمان می توانست از حکومت سلب اعتماد کند و شاه حق داشت به پیشنهاد حکومت پارلمان را منحل نماید.

در نظام ریاستی مولود قانون اساسی جدید، رئیس دولت همچنان شخصیت غیر مسؤول باقی ماند. اما معاونین و وزراء رئیس جمهور در برابر شورای مرکزی حزب و ملی جرگه مسؤل شناخته شدند (ماده ۹۴). این تجویز، نظام را تا حدی از محتوای ریاستی فاصله داد و به رژیم پارلمانی نزدیک نمود. اما این واقعیت که رئیس دولت حق انحلال پارلمان را نداشت، قرینه قرابت نظام دولتی به سیستم ریاستی قلمداد شده میتواند.

نظام سیاسی ۱۹۷۷ به شدت تحت تأثیر ضوابط ایدیولوژی چپ واقع شد (توضیح در بخش الف).

در قانون اساسی ۱۹۷۷ دو محور تمرکز قدرت مطرح شده بود: رئیس جمهور و حزب (توضیح در بخش های ب و ج).

الف - استفاده از ترمینولوژی چپ، در شکل دهی نظام سیاسی در قانون اساسی، نظام دولتی را بسیار شبیه دیموکراسی های سوسیالیست اروپای شرقی ساخته بود: برای بار اول اصطلاحاتی چون دهقانان، زحمتکشان، منع استثمار، انقلاب ملی و غیره در متن قانون اساسی گنجانیده شد. توأم با آن به تقویت کنترول دولت در ساحات اقتصادی (منابع طبیعی، مؤسسات اقتصادی تولید و توزیع و تجارت) و کلتوری (وسائل ارتباط جمعی) تأکید بعمل آمد.

نفوذ ایدیولوژی چپ در متن قانون اساسی ممثل نقش هم پیمانان سیاسی سردار داؤد در سمتهی حوادث بعدی است که به کودتای اپریل ۱۹۷۸ علیه محمد داؤد انجامید.

ب - رئیس جمهور: برای ۶ سال از طریق لویه جرگه انتخاب می شد و در رأس قوای سه گانه قرار داشت. نامبرده حزب واحد را رهبری می نمود.

صلاحیت های رئیس جمهور را در ساحات اجرایی، تقنینی و قضایی میتوان چنین خلاصه کرد:

- ۱- در عرصه اجرایی ( مواد ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ) :
  - قیادت اعلی قوای مسلح. تعیین، تقاعد، قبول استعفاء و عزل صاحب منصبان قوای مسلح و مأمورین عالی رتبه.
  - اعلام حرب و متارکه (به مشوره لویه جرگه)
  - اعلام حالت اضطرار (ماده ۱۱۴)
  - رهبری سیاست داخلی و خارجی
  - تخفیف و عفو مجازات
  - تعیین معاون یا معاونین ریاست جمهوری از جمله اعضای حزب و تعیین وزراء از داخل یا خارج حزب، عزل و قبول استعفاء آنها.
  - تعیین سران نمایندگی های سیاسی افغانستان نزد دول خارجی، مؤسسات بین المللی و قبول اعتماد نامه های نمایندگان سیاسی خارجی.

- مراجعه به رفرندوم ( ماده ۷۹ )
  - افتتاح و ریاست لویه جرگه ( ماده ۶۶ )
  - توشیح تعدیل قانون اساسی ( ماده ۱۲۲ )
  - در ساحه تقنینی :
  - اشتراک اعضای حکومت رئیس جمهور در جلسات ملی جرگه به مثابه پارلمان یک اطاقه (ماده ۵۵).
  - درخواست سری بودن جلسه استیضاح ملی جرگه.
  - توشیح قوانین و فرامین تقنینی (اخیر الذکر در غیاب ملی جرگه - ماده ۶۲).
- رئیس جمهور به حیث رهبر حزب واحد از مجرای حزب در ترکیب ملی جرگه اعمال نفوذ می نمود. ماده ۴۹ قانون اساسی تصریح میکند: «اعضای ملی جرگه که ۵۰ فیصد آنها دهقانان و کارگران تشکیل میدهد، از جانب حزب پیشنهاد و از طریق مردم برای مدت ۴ سال انتخاب میشوند».

## • ۲- در بخش قضائی :

- رئیس جمهور به تنهایی ۹ عضو ستره محکمه را تعیین میکند و استعفاء شانرا می پذیرد.  
صلاحیت انحصاری رئیس دولت در تعیین قضات ستره محکمه در قانون اساسی سلطنتی ۱۸۳۱ بلژیک (ماده ۹۵، ۹۹)، قانون اساسی ۱۹۵۸ جمهوری یونان (ماده ۸۸) و قانون اساسی ۱۹۹۲ شاهی مراکش (ماده ۳۲ و ۳۳) به مشاهده میرسد.  
در نظام ریاستی امریکا قضات ستره محکمه از جانب رئیس جمهور به موافقت سنا، در قانون اساسی ۱۹۹۳ افریقای جنوبی (ماده ۹۶) به موافقت کابینه و در قانون اساسی ۱۹۶۳ ساحل عاج (ماده ۶۱) به تأیید شورای عالی قضاء تعیین میگردند.

- ج - حزب واحد : ماده ۴۰ قانون اساسی میگوید: « برای انعکاس خواسته های اجتماعی و تربیت سیاسی مردم، تا زمانیکه این آرزو برآورده گردد و به رشد طبیعی خود برسد، سیستم یک حزبی در کشور به رهبری حزب انقلاب ملی که بانی و پیش آهنگ انقلاب مردمی و مترقی ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ هجری مردم افغانستان است، برقرار خواهد بود».

حزب انقلاب ملی از شماری از صاحب منصبان کودتاچی و بوروکرات های اپورتونویست در محور شخصیت سردار داؤد تشکیل شده بود و تکیه گاه مردمی نداشت. حزب به مثابه پل ارتباط میان مردم و حکومت قرار گرفته نتوانست. حزب نتوانست تجانس سیاسی را میان اورگان های کلیدی دولت چون لویه جرگه، ملی جرگه و حکومت تأمین کند. در پراکتیک، نقش حزب در دادن مرکزیت و استحکام به نظام به شیوه دیموکراسی های توده بی در حد تیوری باقی ماند. طبق حکم قانون اساسی، حزب در ترکیب لویه جرگه سهم برجسته داشت ( ماده ۶۵ ). لویه جرگه مرکب بود از :

- اعضای ملی جرگه ( که در حد ۵۰ فیصد میباید اعضای حزب میبودند - ماده ۴۹ ).
  - اعضای شورای مرکزی حزب
  - اعضای حکومت و شورای عالی قوای مسلح ( همه وابسته به حزب ).
  - اعضای ستره محکمه ( که از وابستگی شان به حزب در قانون اساسی چیزی گفته نشده است ).
  - ۳۰ نفر اعضا که توسط فرمان رئیس جمهور تعیین میشوند ( غالباً از میان منسوبین حزب ).
- از آنچه ذکر کردیم بر می آید که رئیس جمهور از مجرای حزب در حد ۹۵ فیصد اعضای لویه جرگه را تعیین مینمود. قانون اساسی ۱۹۷۷ بدنبال اولین کودتای نظامی توسط فعالین سیاسی جوان، کم تجربه و احساساتی تنظیم گردید و به شدت تحت تأثیر کشمکش های جنگ سرد و گرایش های چپی جوانان انقلابی دنیای سوم واقع شد. قانون اساسی ۱۹۷۷ مظهر برجسته کیش شخصیت در چند مورد با متون قوانین اساسی گذشته افغانستان مقاطعه کرد:

- اعلام نظام جمهوریت ریاستی
- تشکیل پارلمان یک اطاقه
- اعلام حزب واحد و پخش نفوذ آن در میان اورگان های رئیسه دولت
- استفاده بی دریغ از ادبیات سیاسی چپی
- ذکر کمترین مورد رفرنس به اسلام

### نتیجه

قانون اساسی ۱۹۷۷ در مقطع پرتشنج تاریخ سیاسی افغانستان وضع شد: تجربه ناکام نظام پارلمانی (دهه قانون اساسی) دولت مداران را به سوی ایجاد چنان نظام سیاسی متمایل میساخت که توانایی کافی را در مقابله با گرایش های گریز از مرکز که از بیرون تغذیه میشد، داشته باشد. برای تأمین چنین مقصدی نسبت فقدان ایدیولوژی ملی خلاء توسط ایدیولوژی کمونیست اکمال و نظام به بیراهه کشانیده شد.

قانون اساسی سردار داؤد تظاهر اراده روشنفکرانی است که در تلاش اند از طریق ایجاد یک نظام سیاسی اتوریتر و متمرکز به بحران و بی ثباتی سیاسی ناشی از زیاده روی های دهه قانون اساسی خاتمه دهند و درعین حال کشور را به کامپ شوروی وقت نزدیک بسازند.

در دهه ۶۰ باری که افغانستان نظام پارلمانی را تجربه کرد، به مقایسه امروز دارای ثبات نسبی بود.

امروز یک بار دیگر تعیین شکل نظام سیاسی آینده (پارلمانی یا ریاستی) در حلقه های روشنفکر افغانستان مطرح است. آنهم در شرایطی که طی ۴۰ سال جنگ، جامعه از هم پاشیده افغانی بیش از همه وقت به مؤثریت یک نظام ضرورت احساس میکند تا ممثلیت آن. ( فرانسه. ۱۸ جولای ۲۰۰۹ - مأخذ: آرشیف) «پایان»

